

ظرفیت‌ها و دلالت‌های نظریه فرهنگی پتر برگر در عرصه سیاست‌گذاری فرهنگی

سیدعباس حسینی^۱

چکیده

در این مقاله دیدگاه‌های پتر برگر در عرصه سیاست‌گذاری بیان شده است. براساس دیدگاه او، که معتقد است سه فرایند برونی‌سازی، عینی‌سازی، و درونی‌سازی، به شکل دیالکتیکی فرهنگ را می‌سازد، می‌توان دیالکتیک این گزاره‌های متناقض را به کمک سلسله‌روندهای منطقی توضیح داد و آن‌ها را به منزله ظرفیت و دلالت نظریه فرهنگی برگر در عرصه سیاست‌گذاری به‌شمار آورد. این روندهای منطقی عبارت‌اند از نمونه‌سازی، نهادینه‌کردن، جامعه‌پذیری و مشروعیت. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که زبان و نمونه‌سازی ظرفیتی است که تبیین‌کننده برونی‌سازی در عرصه سیاست‌گذاری است. نهادسازی ظرفیت عینی‌سازی را در عرصه سیاست‌گذاری نشان می‌دهد و جامعه‌پذیری و مشروعیت بخشی به سیاست‌ها نیز از ظرفیت‌های درونی‌سازی به‌شمار می‌رود. از منظر برگر، موفق‌شدن یا نشدن در سیاست‌گذاری، دلیل هماهنگ بودن یا نبودن این ظرفیت‌ها در این چرخه دیالکتیکی است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری، نظریه فرهنگی، پتر برگر، نهادسازی، اجتماعی‌شدن.

مقدمه

سیاست‌گذاری فرهنگی با تعریف فرهنگ و شناسایی حدود و ثغور آن شکل می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، با تعریف فرهنگ، دامنه و گستردگی سیاست‌ها مشخص می‌شود (اشتریان، ۱۳۹۱، ص ۲۹). اگر فرهنگ را در مفهوم گسترده آن در نظر بگیریم، سیاست فرهنگی نیز به مجموعه گسترده‌ای از اقداماتی اطلاق می‌شود که هدفشان توسعه حیات فرهنگی است (فراهانی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۷). اهمیت تعریف مبنا از فرهنگ در این است که تعریف سیاست‌گذاران امور عمومی از فرهنگ، در تدوین و اجرای سیاست‌ها تأثیر مستقیم دارد. اگر تعریف گسترده‌ای از فرهنگ مدنظر باشد، طبیعتاً سیاست‌گذار ناچار می‌شود حوزه‌های گسترده‌تری از فعالیت‌های دولتی را با عنوان سیاست فرهنگی پوشش دهد. در مقابل،

اگر سیاست‌گذار با رویکردی تقلیل‌گرایانه و محدودنگر فرهنگ را فقط به عرصه کالاها و خدمات فرهنگی محدود کند، بدیهی است که برنامه‌ها و وظایف فرهنگی دولتی نیز در همین حد محدود خواهد شد. از این‌رو، شناخت و تفکیک این دو دیدگاه کمک مؤثری به سیاست‌گذاری فرهنگی و تعیین چارچوب موضوعی برای آن خواهد کرد. ریشه این تنوع و تکرر دیدگاه‌ها در دو موضوع خلاصه می‌شود: ۱. گستره مفهومی فرهنگ و رویکردها؛ ۲. الگوهای (پارادایم‌های) روش‌شناختی سیاست‌گذاری. کمتر مفهومی مانند فرهنگ در ادبیات برنامه‌ریزی از چنین عمقی بهره‌مند است. به تناسب این گستره مفهومی، برخی برنامه‌ریزان، فرهنگ را به جزئی از حوزه اجتماعی و حتی اقتصادی تقلیل داده‌اند و براین

بر توان آدمی در شکل‌بخشیدن به جامعه و خصیصه گشودگی تاریخ به رویدادهای جدید تأکید می‌کند. او زندگی اجتماعی را به‌مثابه پدیده‌ای تولید و بازتولیدشده در کنش متقابل انسان‌ها می‌داند (اسلامی تنها، ۱۳۹۳، ص ۳۱-۵۸). برگر تعریف جدیدی از جامعه‌شناسی معرفت ارائه می‌کند. او پیشنهاد می‌دهد که جامعه‌شناسی معرفت به‌جای مطالعه تخصصی نقش‌های اجتماعی ایدئولوژی‌ها، کندوکاو در شیوه‌هایی باشد که با کمک آن‌ها، آرای روزمره درباره واقعیت خلق شده و ادامه حیات می‌دهند. او استدلال می‌کند که نخبگان فرهنگی در تعریف واقعیت تنها نیستند، انسان‌های عادی آرای دارند یا مجموعه‌های معرفتی تولید می‌کنند و از این راه واقعیت را تعریف می‌کنند (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲) تز اصلی برگر این بود که افراد در تعاملات خود از راه فعالیت‌های زبانی و نمادینشان، جهان‌های اجتماعی را خلق می‌کنند تا از این راه، به وجود ذاتاً بی‌شکل و تعیین‌نیافته آدمی هدف و انسجام بخشند.

برگر در آثارش کوشیده است چارچوب نظری محکمی برای نسبت میان جامعه و فرهنگ ارائه دهد. در کتاب سایبان مقدس، بنیان‌های نظریه‌ای جامعه‌شناسانه درباره دین و خطوط اصلی شکل‌گیری نهادهای اجتماعی مبتنی بر این نظریه را تشریح کرده است (اسلامی تنها، ۱۳۹۳، ص ۳۱-۵۸). بنابر بر مطالب بالا، می‌توان گفت فرهنگ از دیدگاه برگر عبارت است از «معرفت زندگی روزمره»، معرفتی که رشته‌ای از معانی است و به فرد مجال می‌دهد راهش را از میان رویدادهای معمولی و برخوردهای زندگی‌اش با دیگران پیش گیرد. کل این معانی، که فرد در آن‌ها با دیگران سهیم است، زیست جهان اجتماعی خاصی را می‌سازند (برگر و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۲۵). با روشن شدن تعریف اجمالی فرهنگ از منظر برگر، در عرصه سیاست‌گذاری می‌توان به دو مبحث مهم اشاره کرد که در این مقاله مبحث اول با عنوان مسئله‌شناسی و مبحث دوم با عنوان ظرفیت‌های نظریه فرهنگی برگر در عرصه سیاست‌گذاری مطرح می‌شود.

۲. بخش اول: توجه به دیالکتیک ساخت اجتماعی واقعیت در مسئله‌شناسی

احتمالاً اساسی‌ترین مرحله در سیاست‌گذاری فرهنگی تشخیص مشکل یا تعیین صورت مسئله سیاست‌گذاری فرهنگی است. این امر البته در هر پژوهشی، به‌ویژه در پژوهش‌های علوم اجتماعی، بسیار ضروری است؛ زیرا تا تعریف درستی از درد نداشته باشیم، از ارائه درمان ناتوان خواهیم بود (اشتریان، ۱۳۹۱، ص ۴۰). مشکلی که باید شناخته شود گاه عینی است، مانند آمار بالای معتادان و مرگ‌ومیر کودکان و گاه ذهنی، ارزشی و هنجاری است، مانند کم‌رنگ شدن ارزش‌های انسانی در جامعه. مشکل هرچه باشد، سیاست‌گذار برای حل آن باید صورت‌بندی دقیقی طرح کند. برای

اساس، جایگاه بخش فرهنگ را در برنامه‌ریزی‌های کلان، بسیار کوچک در نظر می‌گیرند. در طیف دیگر، برخی افراد سپهر مفهومی فرهنگ را چنان گسترده و کلان تعریف می‌کنند که عملاً از حوزه کنش انسانی و برنامه‌ریزی خارج می‌شود (الوانی و هاشمیان، ۱۳۸۷، ص ۶). افزون بر اهمیت سپهر مفهومی فرهنگ، بعد از جنگ جهانی دوم، بیشتر دولت‌های غربی به این نتیجه رسیدند که سیاست فرهنگی شیوه بسیار ضروری و مؤثری برای حفظ «هویت ملی» است (میلنر و براویت، ۱۳۸۵، ص ۲۹۵) و لازم است برای حفظ هویت ملی، سیاست‌های فرهنگی مناسبی اتخاذ شود. از این‌رو، با مرور ادبیات آکادمیک و ذخایر معرفتی و دیدگاه‌های گوناگون درباره فرهنگ، به‌روشنی به تأثیر دیدگاه‌های گوناگون در سیاست‌گذاری فرهنگی پی می‌بریم. یکی از نظریه‌های تأثیرگذار در این عرصه، نظریه پیتروال برگر است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که ظرفیت‌ها و دلالت‌های نظریه پیتروال برگر در عرصه سیاست‌گذاری فرهنگی چیست؟ نگارنده با اتخاذ روش‌شناسی مطالعات تحلیلی کوشیده است، پس از تبیین نظریه فرهنگی برگر، دلالت‌های آن را در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی نشان دهد.

۱. فرهنگ از منظر برگر

هرچند در آثار برگر تعریف مستقلی از فرهنگ دیده نمی‌شود، اما با توجه به نگاه جامعه‌شناختی او و بررسی دیدگاه‌های دیگران درباره او، می‌توان از دیدگاهش چارچوبی برای فرهنگ ترسیم کرد. برگر عمدتاً در مورد فرهنگ، با معرفتی که اساس زندگی روزمره را شکل می‌دهد سروکار دارد؛ یعنی همان معرفت عمومی یا متعارف. او می‌خواهد نشان دهد که این نوع معرفت، واقعیت ذهنی و واقعیت عینی، هر دو را دربر می‌گیرد. این نوع معرفت در بردارنده واقعیت ذهنی است؛ زیرا افراد مجموعه‌ای از باورها، توقعات، تعاریف، معانی و ارزش‌ها را مطابق با جهان‌بینی متعلق به خود می‌پذیرند (علیزاده و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۳۳۲). در واقع، با پذیرش این معرفت‌ها، فهم متعارف از این معرفت از نظر ذهنی تحقق می‌یابد. تحقق عینی این معرفت‌ها نیز با اجتماعی شدن آن‌ها حاصل می‌شود؛ بنابراین در بردارنده نوعی عینیت است.

برگر در نظریه‌پردازی خود، ایده شوتس را در قالب کشف بنیادهای شناسایی در زندگی روزمره پی‌گرفت و جهان زندگی روزمره را در مرکز تحلیل اجتماعی قرار داد. به باور او، جهان اجتماعی به‌دست افراد و در کنش متقابل ساخته می‌شود. ما به انسان‌ها، اشیا و رویدادها معنا می‌دهیم. برگر کوشید انسان‌های واقعی، زنده و کنش‌گر را دوباره به صحنه اندیشه اجتماعی بازگرداند. هدف او این بود که نگاه به جامعه را، به‌مثابه نظامی سیال و توافقی ناپایدار، که در نهایت ریشه در کنش‌های متقابل افراد دارد، جایگزین پنداشت‌های ارگانیکی و مکانیکی از آن کند. خود در عنوان مهم‌ترین اثرش، ساخته‌شدن واقعیت در جامعه،

مانند بدحجابی روشن شود؛ زیرا معنایی که در ذهن انسان در مورد حجاب نهفته است از راه برونی‌سازی مصداق می‌یابد و افرادی که این معنا را نادیده می‌گیرند، در مصداق نیز برداشت متفاوتی از حجاب و بدحجابی خواهند داشت.

انسان با معناکردن و برونی‌کردن معنا، برای خود جهان اجتماعی معنا‌داری می‌سازد که برگر آن را «نوموس» می‌نامد (ibid, p 6). چنین جهانی به زندگی فرد معنا می‌بخشد و هویت انسانی در ساختن چنین جهانی شکل می‌گیرد. مهم‌ترین جنبه چنین جهانی، سپردن در برابر بی‌نظمی است. انسانی که از چنین جهانی جدا شود در معرض خطر آشوب و بی‌معنایی است. انسان‌ها، که با یکدیگر و به‌گونه‌ای جمعی جهان معنا‌داری را ساخته‌اند، اکنون نمی‌توانند از آن کناره‌گیری کنند (علمی و حسن‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۶۷-۸۶). کناره‌گیری از آن جهان معنا‌دار، منجر به شکل‌گیری مسائل متعدد اجتماعی می‌شود. برگر از راه فرایند نهادسازی به تشریح منظور خود از برونی‌سازی می‌پردازد که در بخش سیاست‌گذاری به اهمیت آن اشاره می‌شود.

۲-۲. عینی‌سازی^۲

آنچه پس از برونی‌سازی رخ می‌دهد در شناخت مسئله اجتماعی مهم تلقی می‌شود، فرایند عینی‌سازی است. برگر تأکید می‌کند که برونی‌سازی و عینی‌سازی در هر روند دیالکتیکی مستمر از عوامل مهم به‌شمار می‌روند. روندی که با آن دستاوردهای برونی‌شده انسان به عینیت می‌رسد روند عینی‌سازی است. جهان نهادی، فعالیت عینی‌شده انسان است. فرایندی که طی آن، دستاوردها و نتایج بیرونی فعالیت انسان خصلت عینی می‌یابد عینیت‌یابی نام دارد. جهان نهادی و اساساً هریک از نهادها چیزی نیستند جز فعالیت انسانی عینیت‌یافته. به‌عبارت‌دیگر، اگرچه جهان اجتماعی در تجربه انسانی به‌مثابه امری عینی جلوه‌گر می‌شود، اما مستقل از فعالیت که آن را تولید کرده است، منزلتی هستی‌شناختی ندارد (جلائی‌پور، ۱۳۸۷، ص ۱۵). به باور برگر، جامعه از راه عینی‌شدن به واقعیتی یگانه و بی‌همتا بدل می‌شود (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳).

عینی‌کردن فرایندی است که در جریان آن، موضوع بیرونی‌شده با نهادینه‌شدن اجتماعی و کسب مشروعیت برای سوژه‌های بسیار به واقعیت تبدیل می‌شود و این واقعیت نیز به استقلال نسبی جنبه اجتماعی اشاره دارد (کسلر، ۱۳۹۴، ص ۱۸۸). زبان مهم‌ترین عنصری است که کمک می‌کند معانی ذهنی آدمی قابلیت عینی‌شدن بیابد؛ یعنی خود را در ساخته‌هایی از فعالیت آدمی بروز می‌دهند که به‌منزله عناصر تشکیل‌دهنده جهانی مشترک در دسترس مردمان دیگر قرار دارند. گرچه این کار ویژه، فقط از آن زبان نیست و کل علائم و نشانه‌ها چنین وظیفه‌ای را برعهده دارند، اما زبان به علل گوناگون، از جمله قابلیت آدمی برای استفاده از

شناخت مسئله و مشکل از منظر برگر، با توجه به تعریف او از فرهنگ، او مسائل و پدیده‌های اجتماعی را با سه عامل دیالکتیکی شناسایی می‌کند. به باور او، فرهنگ و جامعه برحسب فرایند دیالکتیکی پیش‌رونده‌ای متشکل از سه عامل اساسی برونی‌سازی، عینی‌سازی و درونی‌سازی است (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۱۷۷). از منظر برگر، ممکن است خاستگاه هر مسئله اجتماعی وجود نقص در یکی از این فرایندها و عوامل شکل‌گیری فرهنگ باشد؛ بنابراین شناخت هریک از این عوامل و توصیف کارکرد هریک، ما را در تشخیص مسائل اجتماعی کمک می‌کند. در ادامه به‌اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲-۱. برونی‌سازی^۱

منظور برگر از برونی‌شدن فرایند مستمری است که طی آن، انسان فرآورده‌های اجتماعی خلق می‌کند. به بیان دیگر، برونی‌سازی نتیجه مستمر سازندگی انسان است و آدمی در جریان برونی‌سازی مستمر خویش آن را خلق می‌کند. از این‌رو، باید پیوسته از راه فعالیت و عمل، به خود وجودی بیرونی بخشد (همان، ص ۸۰). بیرونی‌شدن سرریز افعال جسمانی و ذهنی آدمی در جهان است. از راه بیرونی‌شدن است که نهادهای اجتماعی و حتی خود جامعه محصولی انسانی می‌شوند (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳).

به باور برگر، انسان برای ساختن جهان خود، دائم در حال بیرون‌ریختن خود است. انسان معانی خود را بر واقعیت‌ها حمل می‌کند. آنچه از نظم و معنا در جهان وجود دارد، نشئت گرفته از همه معانی درونی خود انسان است که براساس تجربه زیستی‌اش آن‌ها را بر واقعیت‌ها سوار کرده است (Berger et al., 1967, p). شاهد این امر، از دید برگر زبان است. زبان واقعیتی است که پدیده‌های انسانی است. با تجربه مشترک، انسان‌ها مفاهیم ذهنی خود را با زبان بیان می‌کنند. براین اساس، مفاهیم ذهنی قابلیت بروز و ظهور دارند. انسان آن‌ها را در جهان خارج آشکار می‌کند؛ مثلاً کیفیت ذهنی خشم در موقعیت چهره‌به‌چهره میان دو نفر، با نشانه‌های گوناگون بدنی آشکار می‌شود؛ از جمله تغییر حالت صورت، کیفیت عمومی بدن و حرکت‌های خاص دست‌ها و پاها؛ انسان معنای ذهنی خود را، که خشم است، این‌گونه ظاهر می‌کند (ibid, p 8). انسان دائم مشغول برون‌ریزی است. او مجبور است دائم نظم خود را بر تجربه اعمال کند. انسان در روند فعالیت برون‌ریزی، جهانی را می‌سازد که فقط در آن جای می‌گیرد و خود را تحقق می‌بخشد. به گفته برگر، انسان نه فقط جهان را تولید می‌کند، بلکه خودش را هم تولید می‌کند (ibid, p 5). با توجه به این تعریف از برونی‌سازی، از منظر برگر، شناخت معنا در مسئله‌شناسی اهمیت خاصی دارد. شناخت معناست که مسئله اجتماعی را از غیر آن تمیز می‌دهد؛ مثلاً معنای حجاب کمک می‌کند معنای مسئله‌ای اجتماعی،

پدیده‌های اجتماعی را باید در این چارچوب نگریست. پدیدآمدن مسائل اجتماعی معلول شکست این چرخه دیالکتیکی است. چنانچه هریک از این فرایندها یا عوامل به خوبی ایفای نقش نکنند، جامعه با مسائل اجتماعی و آسیب‌های متعددی مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، اگر معانی مشترک نتوانند عینیت یابند یا عینی‌سازی با توجیه مناسبی همراه نباشد و یا درونی‌سازی با پرورش‌های اجتماعی مناسب هماهنگ نباشد، آن معنا هویتش را از دست خواهد داد و به جای آن، آسیب‌های اجتماعی جایگزین خواهند شد.

۳. بخش دوم: ظرفیت‌های دیالکتیک ساخت اجتماعی واقعیت در عرصه سیاست‌گذاری

در این بخش به ظرفیت‌ها و دلالت‌هایی که ناظر به دیالکتیک ساخت اجتماعی واقعیت است و در عرصه سیاست‌گذاری تأثیرگذارند اشاره می‌شود. برگر و لاکمن «ساخت اجتماعی واقعیت» را فرایندی دیالکتیکی در نظر می‌گیرند و در آن از دیدگاه تحلیلی، میان بیرونی‌کردن، عینی‌کردن و درونی‌کردن تمایز قائل می‌شوند (کسلر، ۱۳۹۴، ص ۱۸۸). دیالکتیک این گزاره‌های متناقض، از راه سلسله‌روندهای منطقی توضیح داده شده است که بدین قرارند: نمونه‌سازی، نهادینه‌کردن، جامعه‌پذیری و مشروعیت. این روابط در نمودار ۱ نشان داده شده است (کتوبلاخ، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱).



نمودار ۱: دیالکتیک ساخت اجتماعی واقعیت در عرصه سیاست‌گذاری

هریک از این موضوعات قادرند ظرفیت و دلالت نظریه فرهنگی برگر در عرصه سیاست‌گذاری باشند. از این‌رو، در ادامه به تبیین هریک از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۴. اهمیت زبان و نمونه‌سازی در عرصه سیاست‌گذاری

برای سیاست‌گذاری، فهم زبان و همچنین نمونه‌سازی آن اهمیت ویژه‌ای دارد و توجه به آن‌ها در امر سیاست‌گذاری، موجب عینیت‌بخشی به معانی ذهنی می‌شود؛ زیرا زبان در حکم مهم‌ترین عامل انتقال فرهنگ و میراث گذشته، در تبیین و جهت‌دهی افکار و اعتقادات افراد جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و یکی از مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده هویت، شخصیت و فرهنگ جوامع به‌شمار می‌رود. از منظر برگر، زبان در دیالکتیک ساخت اجتماعی در عرصه عینی‌سازی معانی و مفاهیم نقش بسزایی دارد.

به باور برگر، سیاست‌گذار با درک زبان، نقش عینیت‌بخشی مفاهیم ذهنی را ایفا می‌کند. او با الهام از پدیدارشناسی به این دیدگاه می‌رسد

علائم صوتی و نیز به سبب انعطاف‌پذیری آن در انتقال معانی ذهنی در موقعیت‌های غیروابسته به موقعیت چهره‌به‌چهره اهمیت بیشتری دارند: «زبان به سبب قابلیتش در فرارفتن از «اینجا و اکنون» حوزه‌های مختلف درون واقعیت زندگانی روزمره را به هم می‌پیوندد و آن‌ها را در یک کل با معنی وحدت می‌بخشد» (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۳۶۰ به نقل از برگر و لاکمن، ۱۹۶۷، ص ۳۸).

برگر با توجه به مفهوم توجیه‌گری^۱ و مشروع‌سازی، به تشریح منظور خود از عینی‌سازی می‌پردازد. از منظر برگر، عینی‌سازی موجب تحکیم و تقویت معانی مشترک ذهنی می‌شود و لازمه عینی‌شدن معانی، توجیه‌گری آن‌هاست. چنانچه مرحله عینی‌سازی معانی کاملاً محقق نشود یا معنایی عینی شود، اما توجیه مقبول و مطلوبی در پی نداشته باشد، آن معنا در جامعه شکست خواهد خورد؛ بنابراین هر معنایی که بخواهد در جامعه عینیت پیدا کند لازمه‌اش توجیه‌گری است، وگرنه آن معنا به مسئله‌ای اجتماعی تبدیل می‌شود. از این‌رو، برای شناخت مسائل اجتماعی باید به فرایند عینی‌سازی آن‌ها توجه شود.

۲-۳. درونی‌سازی^۲

برگر در بحث درونی‌سازی همچنان از دیدگاه‌های انسان‌شناسی متأثر است. به باور او: «فرد نه به صورت عضو جامعه، بلکه با نوعی گرایش و استعداد جامعه‌پذیری زاده می‌شود و در شمار یکی از اعضای جامعه درمی‌آید؛ بنابراین در زندگی هر فرد، گونه‌ای توالی وجود دارد که مشارکت در دیالکتیک اجتماعی در جریان آن، به وی القا می‌شود. نقطه آغاز این فرایند، درونی‌گردانیدن است» (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۱۷۸). برگر درک هم‌نوعان و فهم جهان را مستلزم واردشدن فرد به جهانی می‌داند که دیگران هم در آن به سر می‌برند. او بر این باور است که ما نه فقط در جهانی واحد زندگی می‌کنیم، بلکه در هستی یکدیگر نیز شرکت می‌جوئیم (همان، ص ۱۷۹). از منظر برگر، فرد هنگامی عضو جامعه می‌شود که به این درجه از درونی‌سازی نائل شده باشد و چنانچه به این مرحله نرسد، با آسیب‌ها و مسائل اجتماعی فراوانی مواجه خواهد شد.

بنابراین در جریان درونی‌کردن، عناصر اجتماعی عینیت می‌یابد و شخصی می‌شود و به این ترتیب، امکان هویت‌سازی شخصی و حفظ این هویت در طول زمان برای فرد فراهم می‌شود؛ به گونه‌ای که سازگاری فردی در دنیای اجتماعی در نهایت به سادگی امکان‌پذیر می‌شود (کسلر، ۱۳۹۴، ص ۱۸۸) از نظر برگر، این درونی‌سازی طی فرایندی سه مرحله‌ای اجرا می‌شود که در بخش سیاست‌گذاری با عنوان اجتماعی‌شدن تبیین می‌شوند.

با توجه به توصیف‌های برگر از فرایندهای دیالکتیکی ساخت اجتماعی واقعیت، نتیجه‌گیری می‌شود که شناخت مسائل و

1. Legitimation

2. Internalization

ص ۵۹). با توجه به این نکته، سیاست‌گذار نیز برای حل مسائل اجتماعی باید با پیروی از الگوهای زبانی آن جامعه برنامه‌ریزی کند و معیارهای زبانی آن جامعه را سرلوحه سیاست‌گذاری خود قرار دهد. زبان همچنین تجربه‌ها را سنخیت می‌بخشد و اجازه می‌دهد آن‌ها را در مقوله‌های گسترده‌ای بگنجانیم که برحسب آن‌ها، تجربه‌ها نه فقط برای ما، بلکه برای هم‌نوعانمان نیز معنا داشته باشد (همان، ص ۵۹). از منظر برگر، انسان‌ها یکدیگر را در موقعیت چهره‌به‌چهره از راه طرح‌های مربوط به سنخ‌بندی یا نمونه‌پردازی درک می‌کنند و بر اساس آن طرح‌ها، با یکدیگر رفتار می‌کنند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۴۸). برگر و لاکمن ساختار اجتماعی را حاصل جمع این سنخ‌بندی‌ها و مجموع الگوهای تکرار شونده برهم‌کنش می‌دانند و با این بیان، «ساختار اجتماعی» را در حکم عنصر اصلی زندگانی روزمره معرفی می‌کنند (همان، ص ۵۲) بر همین اساس، سیاست‌گذار برای برونی‌سازی معنای خود باید توجه ویژه‌ای به نمونه‌سازی یا مقوله‌بندی بکند؛ زیرا این مقوله‌بندی‌ها معنا را عینیت می‌بخشند و ما جهان اطرافمان و مسائل اجتماعی مربوط به آن را از راه مقولات ذهنی مان درک می‌کنیم. بخشی از تجربه همه انسان‌ها مقوله‌بندی کردن است. نام‌هایی که ما برای اعیان در جهان بیرون از خودمان می‌گذاریم در واقع برچسب‌هایی بر انواع چیزها یا انواع افرادند (لوزیک، ۱۳۸۳، ص ۳۹). ما مردم را در مقولاتی مانند جنس (زن و مرد)، نژاد یا قومیت (آسیایی، آفریقایی...)، سن (طفولیت، بچگی، نوجوانی و...)، طبقه اقتصادی (فقیر، متوسط و ثروتمند) و امثال آن طبقه‌بندی می‌کنیم. یکی از روش‌های اولیه فهمیدن جهان، مقوله‌بندی کردن است (همان). جهان شامل مقولات بسیاری از اشیا و امور، مانند درختان، دوستان، مدارس، جاده‌ها، مشاغل و بیمارستان‌هاست. جهان همچنین شامل مقولات بسیاری از شرایط، مانند سلامت، فقر، ثروت، اشتغال، ازدواج و صلح است. در جهان مقولاتی از افراد مانند دوستان، خانواده، دندان‌پزشکان، اداره‌ای‌ها، مالکان غیرساکن در محل ملک و بدرفتاران با بچه‌ها زندگی می‌کنند (همان، ص ۱۹۳).

از آنجاکه جهان بسیار پیچیده است، باید آن را مقوله‌بندی کنیم. طبقه‌بندی کردن‌ها در عکس‌العمل‌های ما نیز تأثیر می‌گذارند (لوزیک، ۱۳۸۳، ص ۱۹۴). سیاست‌گذار نباید به‌سادگی از کنار مقولاتی که برای فهم زندگی مان به‌کار می‌بریم به علت اینکه صرفاً فهم عامیانه‌اند و بنابراین خیلی جالب نیستند، گذر کند. لغات و تعاریف خاص مهم‌اند. آنچه را ما در قالب «چیزی» می‌نامیم، برچسب مهمی است که بر این مقوله می‌گذاریم. اینکه گفته می‌شود شخصی «کندذهن» است بسیار متفاوت از این است که گفته می‌شود آن شخص «ناتوانی آموزشی» دارد. خانواده‌ای را در مقوله «کارکرد نامناسب» جای‌دادن متفاوت است از آنکه خانواده‌ای را در مقوله «غیرعادی» جای دهیم. واژه‌هایی مانند «ناتوانی آموزشی» و «خانواده‌های دارای کارکرد نامناسب» بسیار بیشتر از صرف یک عبارت‌اند؛ زیرا اگر شما فقط لحظه‌ای روی

که زبان مهم‌ترین عنصری است که کمک می‌کند معانی ذهنی آدمی قابلیت عینی شدن پیدا کنند؛ به‌ویژه در مواردی که زبان با فراگرد نمونه‌سازی ارتباط پیدا می‌کند. او زبان را صورت مشخصی از فراگرد «دلالت» و نوعی عینیت‌بخشی می‌داند که با نشستن به‌جای طیف گسترده‌ای از معانی ذهنی، از صورت‌های دیگر دلالت مشخص می‌شود. زبان، نظامی از نمادهای لفظی است و مهم‌ترین نظام نمادین جامعه به‌شمار می‌رود. زبان از آن روی با اهمیت است که به ما اجازه می‌دهد معانی و دانش‌هایی را ببندوزیم که می‌توان به نسل‌های آینده انتقال داد (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۳۶۰). بر همین اساس، سیاست‌گذار باید از راه زبان، معانی مدنظر را سیاست‌گذاری کرده، به نسل‌های بعد منتقل کند؛ زیرا زبان قابلیت آن را دارد که مخزن واقعی ذخایر معنا و تجربه باشد، مخزنی که بتوان آن را در طول زمان حفظ کرد و به نسل‌های آینده انتقال داد (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۵۸). از آنجاکه زبان در طول زمان معنا را حفظ می‌کند، ما در مقام انسان در فرهنگ‌هایی زاده می‌شویم متشکل از نهادهایی که الگوهای معنایی‌شان از پیش در زبان ساخته می‌شوند؛ بنابراین اگرچه معنا را با کاربرد کلمات می‌سازیم، از راه مشارکت در شناخت فرهنگ با جهان اجتماعی از راه زبان، به درک معنا نیز نائل می‌شویم (گلور و همکاران، ۱۳۸۳، ص ۵۹). از راه زبان تمایز معنادار فرهنگی را بر تجربیات خود تحمیل می‌کنیم و بدین ترتیب در مسائل معنایی می‌یابیم (همان، ص ۵۸). زبان تشکیل‌دهنده حوزه‌های معناشناختی یا منطقه‌های معنایی است که در محدوده زبان‌شناسی قرار دارند. در درون حوزه‌های معناشناختی‌ای که به این ترتیب ساخته می‌شوند امکان دارد که هم تجربه شخصی و هم تجربه تاریخی عینیت یابد، محفوظ بماند و انباشته شود (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۶۲). حوزه‌های معنایی تعیین می‌کنند که از کل تجربه فرد و جامعه چه چیزهایی محفوظ بمانند و چه چیزهایی «فراموش شوند». براساس همین انباشت، اندوخته دانش اجتماعی تشکیل می‌شود، اندوخته‌ای که از نسلی به نسلی منتقل می‌شود و در زندگی روزمره در دسترس فرد قرار می‌گیرد (همان، ص ۶۳). از منظر برگر، زبان مهم‌ترین مواد ساختمان فرهنگ است. زبان‌ها دربردارنده درون‌مایه جهان‌بینی‌های خاص‌اند (کنوبلاخ، ۱۳۹۰، ص ۲۵۲). براین اساس، برای خلق جهان انسانی معنادار، به داشتن زبان و کاربردهای اجتماعی آن متکی هستیم (گلور و همکاران، ۱۳۸۳، ص ۵۸). در هر فرهنگی، چنین نظام‌هایی از معنا در بطن زبان یا نشانه‌های مرتبط با آن، نظیر زبان ایما و اشاره، حرکات بدنی یا حتی اشیای مادی دیده می‌شوند، مانند صلیب مسیحیان (همان، ص ۵۸). زبان همچنین ما را به پیروی از الگوهایش وادار می‌کند. «نمی‌توانم در هنگام سخن‌گفتن به زبان انگلیسی، قواعد نحو آلمانی را به‌کار ببرم؛ نمی‌توانم از کلماتی که پسر سه‌ساله‌ام اختراع کرده، هرگاه بخواهم با افراد خارج از خانواده رابطه برقرار کنم. باید معیارهای رایج سخن‌گفتن درست را برای موقعیت‌های گوناگون مدنظر داشته باشم» (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵،

«نقشه»‌هایی‌اند که افراد را در جریان کنش‌های متقابل اجتماعی‌شان راهنمایی می‌کنند. از آنجاکه افراد بر مبنای آگاهی‌هایشان عمل می‌کنند و از آنجاکه این آگاهی‌ها مشترک‌اند، نهادهای اجتماعی «عینی» می‌شوند (لوپز و جان اسکات، ۱۳۸۵، ص ۴۶). نهادها پاسخی سنتی به این پرسش هستند که چگونه معانی ذهنی و کنش‌های فردی در فرایندی به ساختار تبدیل می‌شوند. نهادهای اجتماعی در جایی ساخته می‌شوند که کنش‌گران گوناگون با مسئله اجتماعی مشابه و تکراری برخورد می‌کنند و در صدد حل متعارف آن برمی‌آیند (کسلر، ۱۳۹۴، ص ۱۸۰).

بر مبنای آنچه گذشت، سیاست‌گذاران برای برقراری نظم اجتماعی و عینیت‌بخشی به راه‌حل‌های مسائل اجتماعی به بخش‌سازی باید توجه ویژه‌ای داشته باشند و همه ابعاد نهادسازی (نمونه‌سازی، تاریخ‌مندی و...) را در نظر بگیرند تا بتوانند در حل مسائل اجتماعی موفقیت‌آمیز عمل کنند. آنچه برای سیاست‌گذاران در نهادسازی مهم تلقی می‌شود، توجه به نمونه‌سازی‌هاست؛ زیرا نهادها زمانی تشکیل می‌شوند که نمونه‌سازی متقابلی از اعمال عادی شده انواع عمل‌کنندگان دیده شود؛ به بیان دیگر، هر یک از نمونه‌سازی‌ها یک نهاد به‌شمار می‌روند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۸۲) از این‌رو، در سیاست‌گذاری آنچه مبنای نهادسازی را شکل می‌دهد نمونه‌سازی است و نمونه‌سازی نیز از زبان و معانی نشئت می‌گیرد. براساس این سلسله‌مراتبی که بیان شد، سیاست‌گذار برای عینیت‌بخشی به معانی باید آن‌ها را نهادسازی کند و به شکل عادت در جامعه در بیاورد.

از لحاظ تجربی، بخش مهم‌تر عادی‌شدن فعالیت آدمی با نهادی‌شدن فعالیتش توسعه می‌یابد (همان، ص ۸۲). در نهاد چنین فرض می‌شود که اعمال نوع x را باید عمل‌کنندگان نوع X به اجرا درآورند؛ مثلاً نهاد قانون مقرر می‌کند که سرها تحت شرایط خاصی باید به نحو خاصی بریده شوند و نیز بریدن سر باید به‌دست افراد خاصی (جلادان یا اعضای طبقه‌ای ناپاک، یا دوشیزگان باکره در سنی معین یا کسانی که از جانب سروشی غیبی مأمور اجرای این امر شده‌اند) اتفاق افتد (همان‌جا).

سیاست‌گذاران برای نهادسازی افزون بر توجه به نمونه‌سازی، باید به تاریخ‌مندی نهادها نیز توجه کنند؛ زیرا نمونه‌سازی‌ها که در لحظه پدید نمی‌آیند، بلکه در طول زمان شکل می‌گیرند، سپس به نهاد تبدیل می‌شوند. نهادها به تاریخ‌مندی و نظارت هم دلالت می‌کنند. نمونه‌سازی‌های متقابل در جریان تاریخی مشترک ساخته می‌شوند. آن‌ها را نمی‌توان در لحظه ساخت. درک شایسته و کافی درباره نهادها بدون درک فرایندی تاریخی، که نهاد در آن ساخته می‌شود، ناممکن است (همان‌جا)؛ بنابراین بدون توجه به زمینه‌های تاریخی نیز نمی‌توان نهادسازی کرد؛ بلکه برای ارائه راه‌حل مسائل اجتماعی، باید زمینه‌های تاریخی راه‌حل‌ها را مدنظر قرار داد. نهادها همچنین به اعتبار طبیعت‌شان کردار انسان را با ارائه الگوهای از پیش تعریف‌شده رفتار کنترل می‌کنند؛ این الگوها مسیر کردار را

آن‌ها تأمل کنید، می‌فهمید چگونه این عبارت‌ها به ادراکات بسیار متفاوتی می‌انجامند (همان، ص ۲۶۰).

بنابراین سیاست‌گذار باید مدنظر داشته باشد که توجه به محتوای خاص مقولات اجتماعی صرفاً بازی آکادمیک نیست؛ زیرا پاسخ ما به چیزهای خاص و افراد خاص، به مقوله‌بندی‌هایی بستگی دارد که ما برای آن چیزها یا افراد در نظر می‌گیریم. خود این مقولات و نیز تصورات ما از محتوای این مقولات، پیامدهای مسائل اجتماعی است (همان‌جا). مسائل اجتماعی عبارت است از چگونگی ساخته‌شدن مقولات و چگونگی کاربرد مقولات برای مفهوم‌کردن واقعیت زیستی. مسائل در خودآگاهی یک‌باره پیدا نمی‌شوند. ما مجبوریم تجاریمان را مقوله‌بندی کنیم و آن‌ها را نام‌گذاری کنیم. با نام‌گذاری آن‌ها به آن‌ها معنا می‌بخشیم (همان، ص ۲۶۱) و به این ترتیب، می‌توانیم معانی ذهنی خودمان را سیاست‌گذاری کنیم. سیاست‌گذار با درک مقوله‌بندی مسائل اجتماعی قادر است اجرای موفقیت‌آمیز سیاست‌ها را دنبال کند. این مقوله‌بندی در امر سیاست‌گذاری اهمیت شایانی دارد؛ زیرا سیاست‌گذار می‌تواند با جعل مقوله‌های صحیح، به مقوله‌بندی‌های اجتماعی نیز جهت دهد یا از بروز بسیاری از مسائل اجتماعی جلوگیری کند؛ مثلاً طلاق در جامعه در چه مقوله‌ای طبقه‌بندی شده است؟ آیا این مسئله در میان مردم در مقوله «ابغض الحلال» است (در مقوله منفی) یا کراهت و ناخشنودی از آن بین رفته است و مسئله‌ای عادی تلقی می‌شود (مقوله غیرمنفی)؟ سیاست‌گذار هم می‌تواند این مقوله‌بندی را تقویت کند یا با جعل سیاست‌های جدید آن را به چالش بکشد.

۵. توجه به نهادسازی^۱

براساس نگاه انسان‌شناسی برگر، آدمی باید محیط ثابتی برای کردار فراهم کند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۸۰). این محیط ثابت و نظم اجتماعی از راه نهادسازی کنش‌ها خلق می‌شود. نهادها به‌نوبه خود فعالیت‌های آدمی هستند که بر اثر تکرار، الگویی قالب‌ریزی‌شده و شکل عادت به خود می‌گیرند. هرگونه کنش انسانی مستعد است به شکل عادت درآید. کنشی که پی‌درپی تکرار شود، به الگویی تبدیل می‌شود که از آن پس می‌توان آن را با تلاش کمتری بازتولید کرد و خود کنش‌گر هم به الگو بودن آن واقف خواهد شد. افزون بر این، «عادت‌مندشدن» نشان‌دهنده آن است که کنش یادشده در آینده بارها و بارها به همان سبک و سیاق و با همان میزان تلاش اندک خلق می‌شود. این امر درباره کنش اجتماعی و غیراجتماعی یکسان صدق می‌کند. حتی فردی تنها در جزیره‌ای متروک نیز کنش‌های خود را در قالب عادت شکل می‌دهد (جلانی‌پور، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵). نهادهای اجتماعی واقعیتی دوگانه دارند: هم ذهنی‌اند هم عینی. نهادهای اجتماعی در مقام واقعیت‌های ذهنی،

اجتماعی اولیه و ثانویه دچار اختلاف‌هایی می‌شوند و نتیجه آن جز هرج‌ومرج و بی‌نظمی اجتماعی چیز دیگری نخواهد بود. پرورش اجتماعی اولیه نخستین مرحله اجتماعی شدن فرد است که در کودکی اتفاق می‌افتد و فرد از آن طریق به عضویت جامعه درمی‌آید. افراد در ساختار اجتماعی عینی زاده می‌شوند و در درون آن با اشخاص مهم و صاحب‌نفوذی که مسئولیت پرورش اجتماعی‌اش را برعهده دارند رویاروی می‌شوند. این اشخاص مهم و صاحب‌نفوذ بر فرد تحمیل می‌شوند. تشخیص‌ها و تعریف‌هایی که آنان از موقعیت او دارند برای وی در حکم واقعیتی عینی مطرح می‌شوند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۱۷۱). جامعه‌پذیری به معنای برنامه‌ریزی کردن آدم‌ها برای عمل کردن و فکرکردن به شیوه‌های خاص نیست. انسان‌ها صرفاً به ادراکات «مشابه» نیازمندند، نه «ادراکات یکسان»؛ به این معنا که مانند دیگران عمل کنند (لوزیک، ۱۳۸۳، ص ۱۹۷). در پرورش اجتماعی اولیه، مسئله تعیین هویت مطرح نیست، پای افراد مهم و صاحب‌نفوذ متعدد در میان نیست. جامعه برای فردی که موضوع پرورش اجتماعی است مجموعه‌ای از آپیش مشخص شده از صاحبان نفوذی را تعیین می‌کند و او باید آن‌ها را همان‌گونه که هستند بپذیرد، بی‌آنکه امکان انتخابی برای نظم و قرار دیگری در اختیار داشته باشد (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۱۸۴). پرورش اجتماعی اولیه متضمن یادگیری توالی‌هایی است که جامعه آن‌ها را تعریف و تعیین می‌کند. در «فلان» سن کودک باید «بهمان» چیز را بیاموزد و در «بهمان» سن باید «فلان» چیز را فراگیرد و بر همین روال (همان، ص ۱۸۶) بر این اساس، سیاست‌گذاران در پرورش اجتماعی اولیه، برای تعلیم آن‌ها باید در مورد پدر و مادرها سیاست‌هایی را اتخاذ کنند. آموزش‌های لازم به والدین داده شود تا کودک از همان کودکی جامعه‌پذیری صحیح را بیاموزد؛ در غیر این صورت، جامعه مجبور است برای اجتماعی کردن کودک هزینه‌های سنگینی را بپردازد. به نظر برگر، از جمله عوامل عرفی شدن عمیق‌تر در اروپا آن است که سیاست‌گذاری آموزشی در این قاره متفاوت است و دولت در تعلیم و تربیت بیشتر دخالت می‌کند. در اروپا، برخلاف آمریکا، والدین راهی برای حفظ کردن کودکانشان از تأثیر عرفی‌کننده مدارس ندارند (کرمی‌پور، ۱۳۸۸، ص ۱۵۲).

پرورش اجتماعی ثانوی عبارت است از درونی کردن «خرده‌جهان‌ها»ی نهادی یا مبتنی بر نهادها؛ بنابراین گسترده و سرشت آن برحسب پیچیدگی تقسیم کار و توزیع اجتماعی دانش، که برای آن لازم است، تعیین می‌شود. پرورش اجتماعی ثانوی عبارت است از کسب دانش خاص برای ایفای نقش. لازمه پرورش اجتماعی ثانوی، فراگیری واژگان مربوط به نقش‌های خاص است که یکی از معانی آن درونی کردن حوزه‌های معنانشناسانه‌ای است که به تعبیر و تفسیرهای راهوار و رفتار عادی در زمینه‌ای نهادی شکل می‌گیرد. «خرده‌جهان‌ها»یی که در جریان پرورش اجتماعی ثانوی درونی می‌شوند عموماً در مقابل «جهان پایه»ای، که در پرورش اجتماعی اولیه تحصیل شده است، واقعیتی‌هایی جزئی‌اند (برگر و لاکمن،

در مقابل مسیرهای متعدد دیگری که از لحاظ نظری امکان‌پذیرند، در جهتی خاص هدایت می‌کنند (همان، ص ۸۳) از این‌رو، سیاست‌گذاران باید به نوع نهادسازی نیز توجه کنند؛ چراکه نهاد به‌مثابه الگوی رفتاری خواهد بود که کنش‌های انسان را کنترل خواهد کرد. از منظر برگر، مجموعه فرایندهای نهادسازی در عمل باید همراه با هم خلق شوند و اختلاف نهادها با یکدیگر مستلزم تعارض شناختی در جامعه است و نتیجه مطلوبی در پی ندارد. به عبارتی دیگر، یک پارچگی در نظام‌های نهادی از شناخت صحیح و یک‌پارچه اعضای آن نظام حاصل خواهد شد. بنابراین فرهنگ، که همان معرفت زندگی روزمره است، نخست به‌دست کنش‌گران نمونه‌سازی و سپس نهادسازی می‌شود تا شکل برونی به خود بگیرد. اهمیتی که برگر و لاکمن برای نمونه‌سازی‌ها قائل می‌شوند، با تعریف آن‌ها از ساختارهای اجتماعی آشکار می‌شود. آن‌ها ساختارهای اجتماعی را به‌منزله «مجموعه‌ای از این نمونه‌سازی‌ها و الگوهای تکرار شونده کنش متقابل، که با همین نمونه‌سازی‌ها استقرار می‌یابد» تعریف می‌کنند (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۳۶۰).

در نگاه برگر، سیاست‌گذار باید برای عینیت‌بخشی به معانی مدنظر، به برخی نهادها توجه کند؛ زیرا از راه نهادهاست که اعمال به لحاظ فرهنگی به سطح استاندارد می‌رسند و کنش‌ها، راهنمایی، تنظیم و هدایت می‌شوند. نهادهای اجتماعی «الگوهای آپیش مشخص‌شده کردار» را شکل می‌دهند و کردار را در مقابل مسیرهای متعددی که از لحاظ نظری ممکن است وجود داشته باشد به مسیر مشخصی سوق می‌دهد (برگر و لاکمن، ۱۹۶۶، ص ۷۲).

در عرصه سیاست‌گذاری وقتی نهادی شکل می‌گیرد، دیگر نیاز نیست کنش‌گر هر بار به جست‌وجوی راه‌حل و پاسخ نو بپردازد. در نتیجه، زمینه درک متقابل و دریافت احساسات، افکار و کنش مدنظر فراهم می‌شود؛ به‌گونه‌ای که از آن‌ها انتظار می‌رود (کسلر، ۱۳۹۴، ص ۱۸۱).

۶. توجه به مراحل اجتماعی شدن

برگر درونی‌سازی را در فرایندی سه مرحله‌ای تشریح می‌کند: ۱. پرورش اجتماعی اولیه؛ ۲. پرورش اجتماعی ثانویه؛ ۳. حفظ و تبدیل واقعیت ذهنی. ۳ باید پذیرفت که انسان‌ها اجتماعی‌اند، اما حدود و ثغور این اجتماعی‌بودن بسیار گسترده است و به اجتماع‌های کوچک محدود نیست (لوزیک، ۱۳۸۳، ص ۱۹۷). برگر گرایش به اجتماعی شدن را از بدو تولد همراه انسان می‌داند. از نظر او، یکی از علل پرورش اجتماعی ناموفق، وجود تناقض در پرورش اجتماعی اولیه و ثانویه است و سیاست‌گذار باید سیاستی واحد برای هماهنگی این دو اتخاذ کند. در غیر این صورت، پرورش

1. Primary Socialization
2. Secondary Socialization
3. Maintenance and Transformation of Subjective Reality

منظور او از این مفهوم، نشان‌دادن تأثیر متقابل ارگانیک، آگاهی فردی و ساختار اجتماعی است. این هویت در جریان جامعه‌پذیری ساخته می‌شود (همان، ص ۲۴۳)؛ بنابراین برای شکل‌گیری هویتی مناسب، لازم است سیاست‌گذاران توجه ویژه‌ای به تأثیر متقابل ارگانیک، آگاهی فردی و ساختار اجتماعی داشته باشند.

۷. توجه به مشروعیت بخشی

از منظر برگر در سیاست‌گذاری صرف، نهادسازی و عینیت بخشی به معانی کفایت نمی‌کند و سیاست‌گذار باید سیاستی اتخاذ کند که افراد و سازمان‌ها متولی مشروعیت بخشی به نهادها باشند؛ به این معنا که نهادها خلق شده به دست این افراد یا سازمان‌ها توجیه پذیر می‌شوند و پذیرفتن این نهادها برای جامعه آسان تر است.

از نظر برگر، لازم است متناسب با گسترش نظم نهادی، ساینی از توجیه‌گری‌هایی پدید آید که حفاظتی از تعبیرات شناختی و هنجاری روی آن را پوشاند. این توجیه‌گری‌ها را نسل جدید طی همان فرایندی که آنان را با نظم نهادی خو می‌دهد فرامی‌گیرند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۹۱). به موازات رشد و گسترش نظم نهادی، طیفی از توجیهات و تعبیرات پدید می‌آید که لایه‌ای محافظ از تفسیر شناختی و هنجاری بر این نظم می‌افکند. احتمال انحراف از شیوه‌های نهادینه کنش هنگامی اتفاق می‌افتد که نهادها به واقعیت‌هایی تبدیل شوند که ارتباطشان با ریشه اصلی خود، که همان فرایندهای اجتماعی انضمامی است، قطع شود (جلانی‌پور، ۱۳۸۷، ص ۱۵۱). توجیه‌گرها نقش این پیوندزدن میان واقعیت‌ها و ریشه‌های اصلی را برعهده دارند که از منظر سیاست‌گذاران نباید دور باشند.

سیاست‌گذاران باید توجه داشته باشند که توجیه‌گری به کار یگانه‌سازی معنی‌هایی می‌آیند که قبلاً به فرایندهای نهادی گوناگون پیوسته بودند. نقش توجیه‌گری این است که بتوان از تجلیات عینی «درجه اولی»، که به شکل نهادی درآمده‌اند، از لحاظ عینی استفاده کرد و از نظر ذهنی موجه و مقبول جلوه داد (همان، ص ۱۲۹).

توجیه‌گری نه فقط به فرد می‌گوید که چرا باید عملی را انجام دهد و عمل دیگری را انجام ندهد، بلکه به او می‌گوید مسائل چرا اینگونه‌اند. به عبارت دیگر، در مشروع‌سازی نهادها، «شناخت» بر «ارزش‌ها» تقدم دارد (همان، ص ۱۳۱).

در نگاه برگر، افراد و سازمان‌هایی باید باشند تا کار معرفتی توجیه‌گری و مشروعیت بخشی به کنش‌ها را اجرا کنند و سیاست‌گذاران نیز باید به لحاظ کردن این امر در سیاست‌گذاری پای بند باشند. مشروعیت‌ها به هیچ وجه فقط ابزار تزئین کنش‌های متقابل مبتنی بر روابط اجتماعی نیستند. اگر نهادها مشروعیت نداشتند، دنیای اجتماعی چیزی جز صدای تلق‌تلق دستگاه‌های کنش متقابل نبود. درباره ارتباط میان معرفت و کنش باید یادآور شویم که پس از شکل‌گیری نهادها در جامعه، نهادهایی که وظیفه‌شان آشکارا پرداختن به موضوع مشروعیت است ممکن است

در مسائلی که در جریان پرورش اجتماعی ثانوی عرضه می‌شود تنوع‌های اجتماعی - تاریخی گسترده‌ای دیده می‌شود (همان، ص ۱۹۱). براساس این عبارات برگر، می‌توان چنین استنباط کرد که پرورش اجتماعی ثانوی بیشتر ناظر به تعلیم و تربیت اجتماعی است که سیاست‌گذاران باید سیاست‌های ویژه‌ای را برای این مرحله از اجتماعی شدن اتخاذ کنند. در این مرحله، کودک افزون بر والدین، با افرادی مرتبط‌اند که در اجتماعی شدنش نقش مهمی دارند. در پرورش اجتماعی ثانوی، به تدریج از اهمیت محدودیت‌های زیستی برای توالی‌های یادگیری کاسته می‌شود. این توالی‌ها اینک برحسب ویژگی‌های ذاتی دانشی که باید کسب شود، یعنی برحسب ساختار بنیادی آن دانش، ثبات و استحکام می‌یابند؛ مثلاً برای یادگرفتن برخی از شیوه‌های شکار، شخص نخست باید کوهنوردی بیاموزد یا برای آموختن حساب جامع (انتگرال) و فاضل (دیفرنسیل)، نخست باید جبر آموخت (همان، ص ۱۹۲). سیاست‌گذار باید توجه داشته باشد که محتویات این نوع درونی‌سازی، در مقایسه با درونی‌سازی‌های دوره پرورش اجتماعی اولیه، واقعیتی شکننده و نامطمئن دارند، در برخی موارد برای خلق یگانگی لازم باید شیوه‌های خاصی ابداع کرد (همان، ص ۱۹۶).

مسئله دیگری که در تداوم پرورش اجتماعی و فرایند درونی‌سازی از منظر برگر حائز اهمیت است و سیاست‌گذاران باید بدان توجه کنند، حفظ و تبدیل واقعیت است. بدان سبب که پرورش اجتماعی هرگز کامل نیست و مضمون‌ها و محتویاتی که در ضمن آن به صورت درونی درمی‌آیند در معرض خطرات مداوم واقعیت ذهنی آن‌ها قرار دارند، جوامع باید شیوه‌هایی برای حفظ واقعیت پدید آورند تا درجه‌ای از تقارن و تناسب میان واقعیت عینی و ذهنی را حفظ کنند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۲۰۰؛ Berger and Luckmann, 1967, P 166).

در سیاست‌گذاری میان دو نوع کلی حفظ واقعیت تفکیک قائل می‌شویم: ۱. حفظ جریان عادی و راهوار امور؛ ۲. حفظ بحران. منظور از نوع اول، ابقای واقعیت درونی شده در زندگی روزمره و منظور از نوع دوم در موقعیت‌های مربوط به بحران‌هاست (همان، ص ۲۰۲). از این رو در سیاست‌گذاری توجه به اشخاص مهم و صاحب نفوذ در زندگی فرد، که از عوامل اصلی برای حفظ واقعیت ذهنی به شمار می‌روند، و اشخاص کم‌اهمیت‌تر، که نقش نوعی از گروه هم‌سرایان را ایفا می‌کنند، حائز اهمیت است.

براساس آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که از نظر برگر، تکیه‌گاه درونی‌کردن، توانایی انسان در تعمیم از راه انتقال تجارب از مربی به کودک در جریان جامعه‌پذیری رخ می‌دهد (کنوبلاخ، ۱۳۹۰، ص ۲۴۲) و لازم است این مرحله نیز در سیاست‌گذاری مدنظر قرار گیرد؛ زیرا جامعه‌پذیری موفق به ساختار اجتماعی بستگی دارد و انسان‌ها در جوامع پیچیده، ناچار به پذیرش نقش‌های گوناگون‌اند؛ به گونه‌ای که با پدیده‌ای مواجه می‌شویم که اغلب از آن با عنوان «فاصله نقشی» سخن می‌گویند. برگر در این مورد از «هویت شخصی» سخن می‌گوید.

وحدت جامعی از همه فرایندهای پراکنده نهادی خلق می‌کند. اینک جامعه کامل معنی می‌یابد. نقش‌ها و نهاد‌های جزئی با قرارگرفتن در دنیایی معنی‌دار و جامع مشروعیت می‌یابند (همان، ص ۱۴۳).

نتیجه‌گیری

برای شناخت مسئله اجتماعی از منظر برگر، لازم است دیالکتیک ساخت اجتماعی واقعیت شناخته شود؛ زیرا افزون بر اینکه واقعیت‌ها براساس این دیالکتیک ساخته می‌شوند و سیاست‌گذار می‌تواند برای سیاست‌گذاری از این چرخه استفاده کند، بروز و ظهور مسائل اجتماعی نیز نتیجه فقدان هماهنگی این چرخه دیالکتیکی است. این دیالکتیک از سه مؤلفه برونی‌سازی، عینی‌سازی و درونی‌سازی تشکیل شده است که در بخش اول تبیین آن گذشت و روشن شد که پدیدآمدن مسائل اجتماعی، معلول شکست این چرخه دیالکتیکی است. چنانچه هر یک از این فرایندها یا عوامل نتوانند به‌خوبی ایفای نقش کنند، جامعه با مسائل اجتماعی و آسیب‌های متعددی روبه‌رو می‌شود. به‌عبارتی دیگر، اگر معانی مشترک نتوانند عینیت پیدا کنند یا عینی‌سازی با توجه مناسبی همراه نباشد یا درونی‌سازی با پرورش‌های اجتماعی مناسب هماهنگ نباشد، آن معنا هویتش را از دست خواهد داد و به‌جای آن، آسیب‌های اجتماعی جایگزین خواهند شد. در بخش دوم، با توجه به تعریف فرهنگ و مؤلفه‌های مؤثر در دیالکتیک ساخت اجتماعی واقعیت، به ظرفیت‌های این نظریه در عرصه سیاست‌گذاری پرداخته شد و روشن شد که توجه به مقوله زبان و نمونه‌سازی در عرصه سیاست‌گذاری برای برونی‌سازی معانی اهمیت ویژه‌ای دارد و توجه به ظرفیت نهادسازی در عینی‌سازی معانی در عرصه سیاست‌گذاری نیز حائز اهمیت است و درنهایت توجه به مراحل اجتماعی شدن و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌ها در چرخه درونی‌سازی معانی می‌تواند ظرفیت دیگری در عرصه سیاست‌گذاری باشد.

منابع

- اسلامی تنها، اصغر (۱۳۹۳). «نظریه پدیدارشناختی فرهنگ و سیاست‌گذاری فرهنگی». دین و سیاست فرهنگی، ۲، ص ۳۱-۵۸.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی. تهران: جامعه‌شناسان.
- برگر، پیتز ال. و لاکمن، توماس (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فربرز مجیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- برگر، پیتز ال.، برگر، بریجت و کلتر، هانسفرید (۱۳۷۸). ذهن بیخانمان: نوسازی و آگاهی. ترجمه محمد ساوجی. تهران: نشر نی.
- جلانی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۷). نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی. تهران: نشر نی.
- ریتز، جورج (۱۳۷۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.

خودشان بخشی از کنش‌ها شوند (کنوبلاخ، ۱۳۹۰، ص ۲۳۵) امور عادی و نمونه‌سازی‌های مشترک از راه سنت و کسب مشروعیت به نهاد‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند. تبدیل به سنت شدن مرحله‌ای تعیین‌کننده در روند تحکیم و پایداری الگوهای معنایی و کنشی در طول زمان است؛ چراکه انتقال این الگوها به طرف سوم و تبدیل آن‌ها به «میراث» اجتماعی است که این الگوها را از کنش‌گر خاص و همچنین وضعیت‌های تاریخی مشخص جدا می‌کند (کسلر، ۱۳۹۴، ص ۱۸۱) همچنین نهاد‌های اجتماعی به مرور زمان با کسب مشروعیت معنای متعالی می‌یابند (همان، ص ۱۸۱).

در سیاست‌گذاری هم می‌توان میان سطوح گوناگون توجیه‌گری تفاوت قائل شد. به محض اینکه سیستمی از جلوه‌های عینی زبانی تجربه انسانی انتقال یابد، توجیه اولیه به ظهور می‌رسد، مثلاً انتقال واژگان خویشاوندی به ساختار خویشاوندی مشروعیت می‌بخشد (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۱۳۱). در این سطح، سیاست‌گذاران باید به ظهور و ساختار واژگانی که می‌خواهند توجیه‌گری کنند توجه داشته باشند؛ زیرا استعمال هر واژه‌ای آثار خودش را در پی خواهد داشت. دومین سطح توجیه، شامل پیش‌گزارده‌های نظری در شکلی ابتدایی است. در اینجا به طرح‌های تبیینی گوناگونی پی‌می‌بریم که به مجموعه‌های معنایی عینی مربوط می‌شوند. این طرح‌ها کاملاً به نتایج عملی وابسته‌اند؛ یعنی مستقیماً به اعمال مشخص و جزئی مرتبط می‌شوند. ضرب‌المثل‌ها، پندهای اخلاقی و گفتارهای حکیمانه در این سطح رایج‌اند. سومین سطح توجیه، شامل نظریه‌های صریحی است که به کمک آن‌ها، بخش‌های نهادی برحسب مجموعه دانش مشخصی توجیه می‌شود. چنین توجیهاتی مبانی سنجش نسبتاً جامعی برای هر یک از بخش‌های رفتار نهادی شده فراهم می‌آورند و به سبب پیچیدگی و تمایزشان، اغلب برعهده کارکنان متخصصی گذاشته می‌شوند که آن‌ها را با روش‌های تشریفاتی و رسمیت‌یافته انتقال می‌دهند (همان، ص ۱۳۲). با فرارسیدن این مرحله، حوزه توجیه‌گری‌ها رفته‌رفته در برابر نهاد‌های توجیه‌شده به درجه‌ای از خودمختاری نائل می‌شود و درنهایت ممکن است فرایندهای نهادی خاص خود را خلق کند (همان، ص ۱۳۳). قلمروهای نمادی چهارمین سطح توجیه‌گری را تشکیل می‌دهند. قلمروهای نمادی در حکم ساختمانی شناختی، جنبه نظری دارند و از فرایندهای تفکر سرچشمه می‌گیرند و حقانیت نظم نهادی را در عالی‌ترین سطح کلیت توجیه می‌کنند. سیاست‌گذاران با توجه به این سطح، می‌توانند نهادسازی کنند و آن نهادها را توجیه کنند. قلمروهای نمادی فرآورده‌هایی‌اند که برای خود تاریخی دارند. برای درک معنی آن‌ها، باید از تاریخ به‌وجودآمدنشان اطلاع یافت. این امر بسیار مهم است؛ زیرا فرآورده‌های شعور انسانی، بنابر ماهیتی که دارند، به‌صورت کلیت‌هایی تکامل‌یافته و اجتناب‌ناپذیر خودنمایی می‌کنند (همان، ص ۱۳۶). توجه به قلمروهای نمادی در سیاست‌گذاری، وحدت نهادی و توجیه مناسب خلق می‌کند؛ زیرا قلمرو نمادی

- سیدمن، استیون (۱۳۸۶). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- علمی، قربان و حسن‌زاده، مهدی (۱۳۸۶). «منشأ دین از دیدگاه پیتر ال. برگر». مقالات و بررسی‌ها، دفتر. سال ۸۶، ش ۹۳، ص ۶۷-۸۶.
- علیزاده، عبدالرضا، اژدری‌زاده، حسین، کافی، مجید و توکل، محمد (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی معرفت؛ جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی و معرفت‌های بشری. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فراهانی، فاطمه (۱۳۸۵). «سیاست‌گذاری فرهنگی و توسعه». فرهنگ اندیشه. ش ۱۸.
- کریمی‌پور، الهه کرم و برگر، پیتر (۱۳۸۸). «جامعه‌شناسی دین»، هفت‌آسمان، ش ۴۲.
- گلو، دیوید، شیلای استرابریج و توکل، محمد (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی معرفت و علم. ترجمه شاپور بهیان، حامد حاجی حیدری، جمال محمدی، محمدرضا مهدی‌زاده و حسن ملک. تهران: سمت.
- کسلر، دیرک (۱۳۹۴). نظریه‌های روز جامعه‌شناسی از ایزنشتات تا پسامدرن‌ها. ترجمه کرامت‌الله راسخ. تهران: نشر آگه.
- کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۰). مبانی جامعه‌شناسی معرفت. ترجمه کرامت‌الله راسخ. تهران: نشر نی.
- لوپز، خوزه و جان اسکات (۱۳۸۵). ساخت اجتماعی. ترجمه حسین قاضیان. تهران: نشر نی.
- لوزیک، دانیلین (۱۳۸۳). نگرشی نو در تحلیل مسائل اجتماعی. ترجمه سعید معیدفر. تهران: امیرکبیر.
- میلنر، آندرو، براویت، جف (۱۳۸۵). درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر. ترجمه جمال محمدی. تهران: ققنوس.
- الوانی، سید مهدی و هاشمیان، سید محمدحسین (۱۳۸۷). «ارائه مدل بومی سیاست‌گذاری متوازن بخش فرهنگ». همایش توسعه و تحول در فرهنگ و هنر.
- Peter L. Berger and Luckmann, Thomas (1967). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*. Garden City, NY: